

معمای احتمال حمله نظامی آمریکا

عبدالله شهبازی

در روزهای اخیر، در پیرامون مسئله احتمال تهاجم نظامی آمریکا نوعی آرایش سیاسی در ایران شکل گرفته و دیدگاه‌های کارشناسی و تخصصی را تحت‌الشعاع خود قرار داده است.

دکتر احمدی نژاد، ریاست جمهوری اسلامی ایران، در سخنان سه‌شنبه شب (۳ بهمن) احتمال حمله نظامی آمریکا به ایران را متفی دانست و افزود:

آمریکایی‌ها در موضعی نیستند که بخواهند به ایران حمله کنند. آنها دلشان می‌خواهد به ایران فشار بیاورند و مشکل ایجاد کنند ولی نمی‌توانند. در آمریکا عقلای زیادی وجود دارند... در ضمن باید قبول کرد که آمریکایی‌ها توان آن را ندارند که به ایران حمله کنند و برخی دارند تحلیل غلط می‌کنند. آمریکایی‌ها دارند فشار روانی می‌آورند. آنها می‌دانند از بیرون نمی‌توانند کاری کنند و به دنبال این هستند که از درون کاری بکنند و امیدشان به داخل است. آنها می‌خواهند فضای دودستگی در کشور ما ایجاد کنند. من به شما می‌گویم این‌ها جنگ روانی است و آنها قادر به وارد کردن آسیب جدی نیستند. در حال حاضر کارشناسان ما همراه با کارشناسان نظامی مان لحظه به لحظه اقدامات دشمنان را تحلیل می‌کنند و این تحلیل به یک جمله احمدی نژاد تبدیل می‌شود. این طور نیست که بشینیم و ببینیم چه می‌شود. ما تمام تحرکات دشمن را زیر نظر داریم. (خبرگزاری ایسنا، ۴ بهمن ۱۳۸۵)

روز بعد (چهارشنبه، ۴ بهمن) آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، در پاسخ تلویحی به سخنان دکتر احمدی نژاد، دیدگاه مقام معظم رهبری را بیان کرد که تهدید نظامی آمریکا را جدی می‌دانند:

رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام... با اشاره به جدی بودن تهدیدات علیه کشور گفت: چندی پیش در جلسه‌ای که به اتفاق گروهی از مسئولان خدمت رهبری بودیم، کسی گفت که تهدیدات جدی نیست و هیچ نگرانی وجود ندارد که آیت‌الله خامنه‌ای در پاسخ به او تأکید کردند: **تهدیدات جدی است**. (وبگاه خبری بازتاب، ۴ بهمن ۱۳۸۵)

به گمان من، میان این دو دیدگاه تعارضی وجود ندارد. چنان‌که دیدیم، دکتر احمدی‌نژاد، در کتبه سخنان خود، احتمال حمله نظامی آمریکا را منتفی نمی‌داند بلکه از موضع رئیس دولت بر استواری ایران در قبال تهدیدات، اعم از این‌که اعراب و جنگ روانی باشد یا تهدید نظامی واقعی، تأکید دارد. موضع رئیس دولت باید چنین باشد. اگر رئیس جمهوری بی‌پروا از احتمال حمله نظامی آمریکا سخن بگوید، این سخن به سرعت بر فضای سیاسی و اقتصادی کشور و منطقه تأثیرات منفی جدی بر جای خواهد گذاشت. در پیامد این اختلاف ظاهری دو دیدگاه فوق، فضایی آفریده شده که نظرات کارشناسی را، که باید بیطرفانه و صرفاً مبتنی بر داده‌های مستند و تحلیل‌های منطقی باشد، تحت الشعاع هواداری سیاسی از این و آن شخصیت یا جناح سیاسی قرار داده است.

نگارنده، احتمال حمله نظامی را بسیار جدی ارزیابی می‌کند و ایراد اساسی وارد بر تحلیل‌های کارشناسی مغایر با این نظر را، که ظاهراً در شورای عالی امنیت ملی ایران مقبولیت یافته، ابتدا بر نظرات رسمی نهادهای مسئول در آمریکا می‌داند.

۱- این کارشناسان به نقش لابی‌های غیررسمی، ولی تعیین‌کننده، قدرت در سیاست دنیای غرب اصولاً توجه ندارند و هر گونه کنش در سیاست نظامی آمریکا را صرفاً منبث از سازوکارهای رسمی مبتنی بر نظرات کارشناسی می‌دانند. تحولات تاریخ جدید غرب، از جمله بریتانیا و ایالات متحده آمریکا، نشان می‌دهد که در بسیاری موارد بحران‌ساز، به ویژه لشکرکشی‌ها و جنگ‌ها و کودتاها، کانون‌های غیررسمی قدرت، که از بحران فوق منتفع می‌شدند، تعیین‌کننده بودند نه نهادهای رسمی دولت‌های غربی و مواضع کارشناسی مبتنی بر مصالح ملی.

نگارنده در پژوهش *زرسالاران*، که تاکنون پنج جلد آن در بیش از ۲۷۵۰ صفحه منتشر شده، نشان می‌دهد که استعمار جدید غرب از آغاز، بطور عمده، بر بنیاد عملکرد «بخش خصوصی» و کانون‌های «غیررسمی» قدرت شکل گرفته است. نمونه‌های تاریخی فراوانی را برای اثبات این مدعا می‌توان در کتاب فوق یافت.

دو نمونه بسیار مهم مرتبط با سرنوشت ما ایرانیان، کودتای ۱۲۹۹ و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است. نگارنده بخشی از پژوهش خود را درباره این دو کودتا منتشر کرده است. در

کودتای ۱۲۹۹ وزارت خارجه بریتانیا، و شخص لرد کرزن وزیر خارجه، مخالف کودتا علیه حکومت قاجاریه بود ولی اعضای لابی صهیونیستی مقتدر در بریتانیا، از جمله وینستون چرچیل وزیر جنگ و سپس وزیر مستعمرات و دوستان یهودی او، کسانی که لرد کرزن در نامه‌های خصوصی به همسرش آن‌ها را The Camarilla (کانون توطئه) نامیده، مخفیانه مقدمات کودتا را فراهم آوردند و آن را تحقق بخشیدند.*

دولت‌های ترومن در آمریکا (از حزب دمکرات) و کلمنت اتلی در بریتانیا (از حزب کارگر) نیز با طرح کودتا در ایران، که سرانجام در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تحقق یافت، مخالف بودند. با صعود دولت چرچیل (از حزب محافظه‌کار) در بریتانیا بود که طرح کودتا در لندن تصویب شد و سپس با دسیسه‌ها و شعبده‌های فراوان، به‌ویژه بزرگنمایی کاذب خطر سلطه کمونیسم بر ایران، نظر مثبت رئیس‌جمهور جدید آمریکا (آیزنهاور از حزب جمهوری‌خواه) جلب شد. طراحان این طرح وابستگان همان کانون صهیونیستی بودند که کودتای ۱۲۹۹ را رقم زدند. چهره اصلی و طراح کودتا جرج کندی یانگ، قائم‌مقام وقت ایتلیجنس سرویس بریتانیا، بود. این کانونی است که با کمپانی رویال داچ شل پیوند تنگاتنگ داشته و دارد.**

۲- کارشناسانی که تهدید نظامی آمریکا را «غیرواقعی» ارزیابی می‌کنند، به درستی، بر مغایرت این ماجراجویی با مصالح ملی آمریکا تأکید می‌کنند؛ امری که مورد تأیید بسیاری از کارشناسان و صاحب‌نظران آمریکایی است.

حمله نظامی به ایران ساده و سهل‌الوصول ساده نیست. این تهاجم آشوبی بزرگ و خونین در منطقه خاورمیانه پدید خواهد آورد که مغایر با منافع دولت و ملت آمریکاست. نگارنده در یادداشت‌های پیشین خود نخستین کسی بود که، در پی تحولات جدید منطقه، بر جایگاه قدرتمند کنونی ایران در منطقه تأکید کرد؛ جایگاهی که در تاریخ معاصر ایران بی‌سابقه است. برای نمونه، در یادداشت ۷ بهمن ۱۳۸۴ چنین نوشتم:

تحولات ماه‌های اخیر در منطقه خاورمیانه شگفتی‌برانگیز است. موفقیت دکتر احمدی‌نژاد در انتخابات ریاست‌جمهوری ایران، نتایج انتخابات عراق به سود شیعیان، و اینک پیروزی حماس. این حوادث نامنتظر پیکره‌های تحولی عظیم را شکل می‌دهد: رستاخیز خاورمیانه- رستاخیزی که بر بنیاد «بیداری اسلامی» استوار است... همه چیز به سود ایران رقم می‌خورد. هیچگاه، در طول تاریخ معاصر، ایران در منطقه در موضعی چنین اقتدارآمیز جای نداشته است و هیچگاه امپریالیسم انگلوساکسون (بریتانیا و آمریکا) در وضعی چنین مخاطره‌آمیز گرفتار نشده است. «نومحافظه‌کاران» باد کاشتند و اینک باید توفان درو کنند. («پیروزی حماس، رستاخیز خاورمیانه»، وبگاه عبدالله شهبازی، ۷ بهمن ۱۳۸۴)

آن کارشناسانی که تهاجم نظامی به ایران را غیرمحمّل می‌دانند، تصوّر می‌کنند که ماجراجویان نظامی و کانون‌های جنگ‌افروز برای مصالح ملی آمریکا اهمیتی قائل‌اند. چنین نیست. به‌عکس، آنچه محرک این‌گونه ماجراجویی‌ها بوده و هست دقیقاً همین آشوب است. آشوبی که باید بسترهای لازم را برای غارت ثروت ملی آمریکا توسط این کانون‌ها فراهم آورد، برای سال‌ها شعله جنگ را در خاورمیانه مشتعل کند، به تبع آن بودجه نظامی دولت ایالات متحده آمریکا، ثروتمندترین دولت جهان، را افزایش دهد و پیمان‌های نظامی جدید و کلان‌تری را بر بودجه دولت آمریکا تحمیل نماید.

در رأس این جنگ افروزان شخص جرج بوش جای دارد؛ وارث خلف نیایش، ساموئل بوش، که ثروت و اقتدار اولیه این خاندان را در پیوند با زرسالاران وال‌استریت و از طریق دلالی اسلحه کسب کرد. همین کانون بود که، در پیوند با کمپانی‌های تسلیحاتی بریتانیا، سرانجام ایالات متحده آمریکا را، به سود جبهه بریتانیا و فرانسه، به جنگ جهانی اول وارد نمود.***

هم‌اکنون علانمی کاملاً روشن از تشدید بی‌سابقه تحرکات کانون‌های جنگ‌افروز برای ایجاد «آشوب بزرگ» در منطقه خاورمیانه پدیدار است. اگر این تحرکات شکست خورد، فتنه پروژۀ سوداگرانه «جنگ با تروریسم» نیز به پایان خود رسیده و این شکستی بزرگ برای کانون‌های دسیسه‌گر فوق به‌شمار می‌رود. امید که چنین شود.

شیراز

جمعه، ۶ بهمن ۱۳۸۵ / ۲۶ ژانویه ۲۰۰۷

* بنگرید به: عبدالله شهبازی، «نقش کانونهای استعماری در کودتای ۱۲۹۹ و صعود رضا خان به سلطنت»، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، سال چهارم، شماره ۱۵-۱۶، پائیز و زمستان ۱۳۷۹، صص ۹-۴۲.

** بنگرید به: عبدالله شهبازی، «سیمای خانوادگی جرج کندی یانگ، طراح و فرمانده کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲»، فصلنامه مطالعات تاریخی، سال اول، شماره اول، زمستان ۱۳۸۲، صص ۹-۵۷.

*** بنگرید به فصل «ساموئل بوش و سوداگری مرگ» در: عبدالله شهبازی، «سیمای خانوادگی جرج بوش»، ماهنامه زمانه، سال اول، شماره اول، مهر ۱۳۸۱، صص ۶-۱۳.